

گفت‌وگو با مریوان حلبچه‌ای مترجم‌گردی به فارسی و برعکس

خزاعی‌فر: آقای حلبچه‌ای، شما متولد شهر حلبچه در اقلیم کردستان عراق هستید و در سال بمباران شهر حلبچه یعنی ۱۳۶۶ احتمالاً هفت‌ساله بوده‌اید. کمی درباره آن دوران بگویید.

حلبچه‌ای: من یک روز بعد از فاجعه حلبچه که در بیست‌وپنجم اسفند ۱۳۶۶ اتفاق افتاد همراه با خانواده وارد ایران شدم. آن روز ما در زیرزمین کارگاه شرکت دخانیات شهر حلبچه بودیم که بزرگ‌ترین ساختمان شهر بود و در نزدیکی خانه ما قرار داشت. همراه با دیگر خانواده‌ها دیگر در زیرزمین بودیم که هواپیماهای رژیم بعث سلاح‌های شیمیایی را، که شرکت‌های غربی در اختیارشان گذاشته بودند، بر سر ما ریختند. آن روز پنج‌هزار نفر طی چند ساعت کشته و بیش از ده‌هزار نفر زخمی شدند. من به همراه خانواده‌ام آلوده به شیمیایی از زیرزمین بیرون آمدم، از زیرزمینی که چندین نفر جلوی چشم‌مان جان دادند. جنازه‌های بسیاری جلوی شرکت دخانیات بودند که باید از روی آن‌ها عبور می‌کردیم. به خانه آمدم تا لباس برداریم، هوا سرد بود. دو ساعت مانده بود به غروب، درب آهنی اتاق خانه‌مان در اثر ناپالمی که به کوچه‌مان خورده بود مسدود شده بود و ما بدون برداشتن هیچ چیزی از خانه، همراه بسیاری از همشهری‌های مان به سمت ایران راهی شدیم. در آن روزها هر از گاهی دوباره سروکله هواپیماهای میگ حزب بعث پیدا می‌شد و شهرها را بمباران می‌کردند. یک شب در غاری حوالی شهر خوابیدیم. فردایش از رودخانه سیروان که در نقطه مرزی است عبور کردیم و وارد ایران شدیم. من که همراه خانواده شیمیایی شده بودم، هم در زیرزمین به‌صورت سرپایی مداوا شدم، هم کنار رودخانه سیروان و هم در بیمارستان کرمانشاه. بعد هم به کمک هلال احمر و نیروهای امدادی به تهران آمدم و چند ماه در بیمارستان فارابی و بقیه‌الله، تحت مداوا قرار گرفتم و از خانواده به دور بودم. بعد از مدتی که تا حدی سلامت جسمی و روحی‌ام را به دست آورده بودم، در پاییز ۱۳۶۷ خانواده‌ام را به وسیله هلال‌احمر ایران در اردوگاه آوارگان حلبچه در شهرستان کامیاران کرمانشاه پیدا کردم. در آنجا به مدرسه رفتم و درس خواندم. سال ۱۳۷۴ در چهارده سالگی برای بار دوم برای کار و کمک به خانواده و امرار معاش به تهران



آدم و در منطقه خاک سفید در کارخانه پلاستیک‌سازی مشغول به کار شدم. از ۱۳۷۴ تا به امروز جز چهارسالی که در دانشگاه سلیمانیه در رشته ارتباطات گرایش روزنامه‌نگاری درس می‌خواندم، در تهران ساکن بودم و از نوجوانی کار ترجمه را ابتدا از کردی به فارسی و بعد از فارسی به کردی آغاز کردم و تا به امروز نزدیک به ۲۵ سال است که کار ترجمه به دو زبان را انجام می‌دهم و بیش از صد کتاب به زبان‌های کردی و فارسی در ژانرهای شعر، داستان کوتاه، نمایش‌نامه، رمان، نقد ادبی، سینما و فلسفه ترجمه و چاپ کرده‌ام. چندبار جایزه مترجم سال در اقلیم فدرال کردستان عراق و همچنین یک بار جایزه مترجم سال یونسکو را کسب کردم. بیش از صد جلسه در شهرهای مختلف ایران پیرامون معرفی ترجمه‌هایم و ادبیات کردی داشتم و همچنین در شهرهای مختلف کردستان عراق سمینارها و سخنرانی‌های بسیاری دربارهٔ مبحث ترجمه و ادبیات کردی و فارسی برگزار کرده‌ام.

خزاعی‌فر: از آنچه گفتید معلوم است که شما برای مترجم شدن راهی سخت طی کرده‌اید و با اینکه رشته تحصیلی‌تان هم ترجمه یا زبان نبوده دستاوردهای کمی و کیفی کارتان درخور ستایش است. تبریک می‌گویم و آرزو می‌کنم در کار ترجمه به توفیقات بیشتری دست یابید. شما از کردی به فارسی و برعکس ترجمه می‌کنید. این‌طور که گفتید فارسی را به‌عنوان زبان دوم آموخته‌اید، مثل برخی از دیگر مترجمان بزرگ کرد از جمله محمد قاضی و ابراهیم یونسی و بدیهی است که ترجمه کردن به زبان غیرمادری کوششی مضاعف می‌طلبد. چطور شد که در نگارش فارسی به سطحی از توانایی رسیدید که توانستید آثار ادبی را به این زبان ترجمه کنید، آثاری که برخی از آنها جایزه گرفته‌اند؟ چه کسانی در پیشرفت کار شما مؤثر بوده‌اند؟

حلبچه‌ای: کاملاً درست است. فارسی زبان دوم من است. من در حلبچه تا کلاس دوم ابتدایی به زبان کردی درس خواندم و کردی زبان مادری و اول من بود. ابتدا در تهران در بیمارستان و بعد در اردوگاه آوارگان حلبچه به مدرسه رفتم. از سنین خیلی کم تا به امروز بیشتر مطالعه‌ام به زبان فارسی بوده است و عشق و علاقه‌ام به این زبان بی‌نهایت است. به غیر از اشتراکات بسیاری که بین زبان کردی و فارسی وجود دارد، نقاط مشترک بسیاری بین ادبیات کردی و فارسی و به‌طور کلی بین دو فرهنگ وجود دارد. همهٔ اینها سبب شد که من خیلی زود با زبان و ادبیات فارسی انس بگیرم و این زبان و ادبیات برای من تبدیل به تجربهٔ درونی و ذهنی شود، تا حدی که فاصله‌ای بین این زبان و زبان مادری‌ام از لحاظ نگارش و ارتباطات روحی و عاطفی نمی‌بینم.

من از نوجوانی بسیاری از نمایشنامه‌ها و رمان‌ها و داستان‌های مطرح جهان را به زبان

فارسی خواندم. ادبیات معاصر فارسی و همچنین شعر کلاسیک را از نوجوانی با عشق و علاقه بسیار می‌خواندم و همین آشنایی باعث شد متوجه نقصانی در گنجینه کتابخانه ایران شوم، که آن نقصان عدم حضور آثار ادبیات کُردی و عدم شناخت ایرانی‌ها از ادبیات کُرد بود. علاقه‌ام به زبان فارسی و کُردی سبب شد که به‌طور اختصاصی وارد ادبیات و به‌ویژه مبحث ترجمه شوم. البته این شانس را داشتم که از سنین کم با نویسندگان و مترجمان بزرگی آشنا شوم که تشویق و کمک کردند تا راهم را جدی‌تر ادامه دهم. از جمله زنده یاد ابراهیم یونسی، استاد رضا سیدحسینی، دکتر جلال خسروشاهی، آقای علی‌اشرف درویشیان، رضا خندان مهابادی و بسیاری دیگر از دوستانی که برای همیشه مدیون‌شان هستم.

خزاعی‌فر: می‌گویند هیچ‌کس زبان دوم را به‌خوبی زبان اول نمی‌تواند یاد بگیرد، مگر اینکه هر دو زبان را هم‌زمان یاد بگیرد، که در این صورت دیگر اول و دوم معنا ندارد. صرف‌نظر از اینکه این حرف درست است یا نادرست، من در عمل دیده‌ام کسانی که به زبان دوم می‌نویسند یا ترجمه می‌کنند، همیشه ممکن است اشتباهاتی ظریف مرتکب شوند که ناشی از تداخل زبان اول است. آیا در کار شما هم چنین اشتباهاتی پیش آمده است؟ آیا در این موارد به ویراستار فارسی‌تان اعتماد می‌کنید؟

حلیچه‌ای: من تاکنون هیچ مشکلی در این‌باره نداشته‌ام، زیرا مطالعاتم به زبان فارسی از کودکی تا به امروز بیشتر از مطالعه به زبان کُردی بوده است. همچنین تجربه زیسته من بین دو فرهنگ و ارتباط مستقیم به مرکز و فضای فرهنگی ایران و اختلاط با اهل قلم سبب شده است که من به‌گونه‌ای هر دو زبان را تقریباً با هم بزییم و با آنها ارتباط دائمی داشته باشم. گاهی احساس می‌کنم نوشتن به زبان فارسی دستم را بیشتر باز گذاشته است و می‌توانم تجربه‌گرایی خود را در کار زبان نشان بدهم. حوزه مطالعاتی من نه‌تنها در ژانرهای ادبی بلکه در فلسفه و روان‌شناسی و جامعه‌شناسی عمدتاً به زبان فارسی بوده است. در این مورد می‌خواهم یک مثال بزنم: استاد محمد قاضی کُرد بودند و فارسی زبان دومشان بود، در عین حال یکی از خلاقانه‌ترین و جاودانه‌ترین ترجمه‌ها را که قدرت فوق‌العاده او و توانایی بی‌نظیرش در زبان فارسی را به رخ می‌کشد در ترجمه دُن کیشوت می‌بینیم. همچنان که مترجمان بسیاری داریم از جمله استاد رضا سیدحسینی که ترک‌زبان بودند و بهترین ترجمه‌ها را از زبان فرانسه به فارسی ارائه می‌کردند. خلاقیت‌های زبانی در ترجمه‌های متعدد استاد محمد قاضی و دکتر ابراهیم یونسی و مترجمان ترک‌زبان، چنان‌که استاد منوچهر بدیعی در یکی از سخنرانی‌هایشان اشاره می‌کنند، بزرگ‌ترین خدمات را به زبان فارسی داشتند و زبان را از راه ترجمه‌هایشان غنا بخشیده‌اند.

خوشبختانه من طی بیست و چند سال کار ترجمه به مشکلی برنخورده‌ام که نیاز به کمک گرفتن از ویراستار فارسی داشته باشد. در جلسه نقد و بررسی یکی از ترجمه‌هایم در شهر مشهد بود که در حضور خود شما، استاد عبدالله کوثری و قاسم صنعوی از زبان سالم و سلیس ترجمه‌هایم تعریف کردند و من را با این الطافشان مفتخر کردند. در نقدهای مکتوب زیادی، شاید بیش از پنجاه نقد، تمام منتقدان و مترجمان معتبر به موفقیت ترجمه‌هایم اقرار کرده‌اند.

خزاعی‌فر: می‌دانم وقتی کتابی از فارسی به کردی ترجمه می‌شود آن کتاب برای کل جامعه کردزبان ایرانی و غیرایرانی قابل دسترس می‌شود. ولی اگر بحثمان را به جامعه کردزبان ایرانی محدود کنیم چه ضرورتی برای ترجمه از فارسی به کردی وجود دارد؟ کمی از سابقه تاریخی ترجمه از فارسی به کردی بگویید. این جریان چه سیری داشته و در چند دهه اخیر این جریان چه تحولی پیدا کرده است؟ مترجمان شاخصی که از فارسی به کردی ترجمه کرده‌اند چه کسانی بوده‌اند و چه آثار برجسته‌ای ترجمه شده است؟

حلبچه‌ای: وضعیت چاپ کتاب به زبان کردی به‌طور کلی در ایران و عراق و سوریه و ترکیه که مناطق گردنشین دارند، داستان عجیب و پیچیده‌ای دارد و در طول تاریخ با مشکلات متعددی روبه‌رو بوده است. این مشکلات سبب شده است برخی از نویسندگان کرد در این کشورها به زبان غیرمادری بنویسند. در دوران کلاسیک شعرای کرد در کنار نوشتن به زبان مادری که نوعی ریسک به حساب می‌آمده، به زبان‌های عربی و فارسی و ترکی هم آثاری نوشته‌اند. بیشتر نویسندگان کرد، به‌ویژه در صدسال اخیر، در کردستان عراق آثاری به زبان کردی نوشته و منتشر کرده‌اند. البته ناگفته نماند نویسندگان زیادی در غرب نشریاتی به زبان کردی تولید کرده‌اند و فعالیت‌هایی در زمینه ترجمه از زبان‌های مختلف به زبان کردی و در ژانرهای مختلف ادبی انجام داده‌اند. قریب به ۱۴۰ سال پیش اولین روزنامه کردی در خارج از کردستان منتشر شد. اوایل قرن پیش یک مرحله بسیار مهم در حوزه مطبوعات و روزنامه‌نگاری کردی در شهر سلیمانیه شکل می‌گیرد. در این مرحله آثار زیادی از شعرای ایرانی و عرب در آن نشریات ترجمه می‌شود و نشر می‌یابد. در همان زمان اشعار خیام و سعدی به‌صورت کتاب چاپی به زبان کردی ترجمه و منتشر می‌شود. مترجمانی که در این مرحله فعالیت می‌کردند بیشتر از زبان فارسی و بعد زبان عربی به کردی ترجمه می‌کردند. در مقابل ترجمه‌هایی که از زبان‌های اروپایی می‌شود بسیار اندک است. در آن مقطع ترجمه امیرارسلان، همچنین شاهنامه فردوسی، گزیده‌هایی از آثار کلاسیک فارسی و افسانه‌های ایرانی به کردی منتشر می‌شود. البته باید گفت در دوران فعالیت خانقاه‌ها و حتی پیش از شکل

گیری مدارس مدرن، زبان و ادبیات فارسی در کنار زبان کُردی تدریس می شده و بیشتر عرفای کُرد و روحانیان، زبان فارسی را به خوبی بلد بودند و به آن می خواندند و می نوشتند. گلستان و بوستان سعدی بخشی از دروس مکاتب دینی و خانقاه‌ها بود. در دهه هفتاد میلادی، آثار ادبیات داستانی و شعر فارسی به صورت جدی تر به زبان کُردی ترجمه و چاپ شد. بخشی از این آثار شامل قصه‌های صادق هدایت، صمد بهرنگی، علی اشرف درویشیان، ترجمه‌های مجددی از خیام، حافظ، مولانا، فروغ و سپهری می شد. مرحله بسیار مهم تر پس از قیام مردمی ۱۹۹۱م شکل می گیرد. در کردستان عراق و آزاد شدن بیشتر شهرهای کُردنشین، فعالیت نشریات ادبی و فرهنگی به اوج خود می رسد. تنها در استان‌های سلیمانیه و اربیل و دهوک بیش از هشتصد نشریه که شامل روزنامه و هفته‌نامه و ماهنامه و فصلنامه می شد به زبان کُردی منتشر می شدند و مؤسسات زیادی در زمینه ترجمه و چاپ کتاب فعالیت می کردند و در هر یک از این استان‌ها، وزارت فرهنگ اقلیم کردستان خانه ترجمه دایر کرد و کتاب‌های بسیاری که از زبان‌های مختلف به کُردی ترجمه می شدند چاپ و نشر یافت. به طوری که می شود گفت در سی سال گذشته صدها هزار کتاب در کردستان عراق از زبان‌های مختلف از جمله فارسی، به کُردی ترجمه و منتشر شده است. از محمود دولت آبادی، هوشنگ گلشیری، صادق چوبک، بهرام صادقی، غلامحسین ساعدی، ایرج پزشکزاد، هوشنگ ابتهاج، فریدون مشیری، حمید مصدق، سیمین دانشور، غزاله علیزاده، رضا براهنی، گلی ترقی، حافظ موسوی، سیدعلی صالحی، شمس لنگرودی و بسیاری از نویسندگان معاصر در ژانرهای گوناگون ادبی آثاری چاپ و نشر پیدا کرد تا نویسندگانی مانند جعفر مدرس صادقی، شهرام رحیمیان، فریبا وفی، زویا پیرزاد، شیوا ارسطویی، احمد غلامی و حتی شاعران جوانی مانند گروس عبدالملکیان که خود چهار کتاب از ایشان ترجمه کردم و با استقبال خوبی روبه‌رو شده است.

خزاعی‌فر: سهم خود شما در انتقال ادبیات فارسی به جامعه کُردزبان چه بوده است؟

حلبچه‌ای: طبق آمار وزارت فرهنگ کردستان و کتاب‌های منتشر شده از یک زبان خاص به زبان کُردی، من رکورددار بیشترین ترجمه از یک زبان به زبان کُردی هستم. کارهایی که از زبان فارسی به کُردی ترجمه کرده‌ام سی و هشت عنوان کتاب است در زمینه نمایش‌نامه، شعر، رمان و داستان کوتاه. ترجمه‌هایی از آثار احمد شاملو، چهار کتاب از هشت کتاب سهراب سپهری، تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد از فروغ فرخزاد، چهار مجموعه شعر از شمس لنگرودی، دو مجموعه شعر از سیدعلی صالحی، دو مجموعه شعر از حافظ

موسوی، پابره‌نه تا صبح از گراناز موسوی، مجموعه‌ای از آیدا عمیدی، رمانی از بیتا ملکوتی، گاوخونی جعفر مدرس صادقی، جیرجیرک از احمد غلامی، کتاب‌های خشکسالی و دروغ، یک دقیقه سکوت، ماه در آب، زمستان ۶۶، رقص کاغذپاره‌ها، برلین از محمد یعقوبی، مصاحبه‌ای از محمد رحمانیان، چهارصندوق از استاد بهرام بیضایی، چوب‌به‌دست‌های ورزیل از غلامحسین ساعدی، سقراط از حمیدرضا نعیمی، بچه از نغمه ثمنینی، فرشته تاریخ از محمد رضایی راد، آنا کارنینا از آرش عباسی، دردسرهای مرد مرده از کامران شهلائی و ... بیشتر کتاب‌هایی که از زبان فارسی به کُردی ترجمه کرده‌ام، شعر و نمایشنامه بوده‌اند. باید اشاره کنم که ترجمه‌هایی که از زبان‌های مختلف از جمله فارسی، در این سال‌ها به زبان کُردی منتشر می‌شد خالی از کم و کاستی نبودند که هیچ، بسیاری هم از لحاظ کیفی در سطح ضعیفی قرار داشتند. یک دلیلش هم این بود که مؤسسات چاپ و نشر در کردستان عراق کنترل و فیلتر دقیق و جدی بر آثار ترجمه‌شده نداشتند. عدم وجود مجله معتبر و خوبی مثل مجله مترجم در زبان کُردی و غیاب نقد ترجمه به‌طور کلی یکی از دلایل بحران ترجمه در زبان کُردی است. البته ناگفته نماند بسیاری از ترجمه‌هایی که از زبان کُردی به زبان فارسی انجام می‌گیرد به همین مشکلات دچار است.

استاد محمد قاضی و استاد ابراهیم یونسی از مترجمان بزرگ کُردزبانی هستند که کل آثار ترجمه‌شده این عزیزان به زبان فارسی از زبان فرانسه و انگلیسی انجام می‌شد و آثار زبان فرانسه و انگلیسی را به زبان مادری خود ترجمه نکردند و آثاری را از زبان کُردی نیز ترجمه و یا چاپ نکردند. حرکت جدی ترجمه از ادبیات کُردی به زبان فارسی از اوایل دهه هشتاد صورت گرفت که از همان اوایل با مشکلات بسیاری روبه‌رو بود، زیرا آثار نویسندگان بزرگ کُرد غالباً در کردستان عراق چاپ می‌شد که هیچ نوع سانسوری وجود نداشت ولی در ایران با مشکل سانسور روبه‌رو می‌شد. یکی از مشکلات دیگری که این ترجمه‌ها داشتند این بود که ناشرین ایرانی مشاور زبان و ادبیات کُرد در کنار خود نداشتند و همچنان ندارند و هر اثری که از کُردی به فارسی ترجمه می‌شود بدون نظارت خاص و تطبیق ترجمه، چاپ می‌شود. بیشتر کسانی که این آثار نویسندگان کرد عراق را به فارسی ترجمه می‌کنند زبان کُردی را به صورت علمی نخوانده‌اند. همچنین این گروه از مترجمان در محیط زندگی نویسندگان نبوده و آشنایی کافی با فضایی که این آثار در آن خلق شده‌اند ندارند.

خزاعی‌فر: شما با ترجمه از فارسی به کُردی کار بسیار بزرگی می‌کنید. شما خدمت بزرگی به زبان و ادبیات فارسی می‌کنید چون آن را از طریق ترجمه در جامعه‌ای دیگر نشر می‌دهید

و هیچ خدمتی به ادبیات یک کشور بالاتر از آن نیست که آن را از طریق ترجمه در کشوری دیگر نشر بدهند و این گونه به بقای آن کمک کنند. ادبیات یک کشور هر چند غنی باشد وقتی در مرزهای آن کشور محصور باشد پیشرفت نمی‌کند. من از این بابت از شما که رکورددار ترجمه از فارسی به زبان گُردی هستید تشکر می‌کنم. ولی کار شما نه فقط مهم که دشوار هم بوده است. شما با آثار بزرگان ادبیات فارسی معاصر دست و پنجه نرم کرده‌اید. بفرمایید در ترجمه این آثار با چه مشکلات کلی یا مشکلات خاص روبه‌رو بوده‌اید؟ به‌طور کلی در ترجمه ادبی گرایش به کلام و تعبیرات نویسنده دارید یا برای خودتان کمی آزادی قائل‌اید و نتیجه نهایی کار یعنی وجه زیباشناختی متن ترجمه برایتان اهمیت دارد؟ منظورم این است که برابری دو متن برایتان در سطح خُرد یعنی سطح ساختاری و سطح واژگان اهمیت بیشتری دارد یا در سطح کلان یعنی سطح زیباشناختی؟ و اگر ممکن است یک یا دو نمونه در توضیح شیوه کارتان بیاورید.

حلیچهای: بی‌شک ترجمه از دشوارترین کارهای حوزه فرهنگ است و باید عاشقانه عمری به پایش گذاشت ولی به دلیل تجربه کاری بیش از دو دهه و شروع کارم در سنین نوجوانی و زیستن در بین دو فرهنگ گُردی و فارسی و همچنین ارتباط با نویسندگانی که آثارشان را ترجمه می‌کردم تا حد زیادی کار را برایم راحت کرد و می‌شود گفت کار خیلی محالی را پیش رو نداشتم. چون هر دو زبان برایم حکم زبان مادری داشتند و شانس ارتباط نزدیک با شعرا و نماینده نویسان و نویسندگانی که آثارشان را ترجمه کرده‌ام داشتم تا بهتر ویژگی‌های آثارشان را بشناسم و لحن ترجمه را در زبان مقصد به‌خوبی پیاده کنم. من قبل از اینکه اثر هر شاعر و یا نویسنده‌ای را به گُردی ترجمه کنم، هرچه نقد در کتاب‌ها یا مطبوعات درباره‌شان وجود داشته خوانده‌ام. در ادامه پرسش شما باید بگویم برای من هم وفاداری به متن اصلی بسیار مهم است، هم زیبایی‌شناسی کلام فارسی. من خیلی تلاش می‌کنم تا سبک نویسنده را در زبان مقصد به زیبایی منتقل کنم. من ترجمه‌ای را ترجیح می‌دهم که ویژگی‌های سبکی آثار نویسنده را حفظ کرده باشد. نمی‌توانم بپذیریم که مترجم کار چند نویسنده را که هرکدام صدا و لحن خاص خود دارند با یک سبک و سیاق ترجمه کند.

برای مثال زبانی که من در ترجمه شهر موسیقی‌دان‌های سپید اثر بختیار علی انتخاب کرده‌ام، که اثری بسیار شاعرانه و تصویرگراست، خیلی متفاوت است از زبان حصار و سگ‌های پدرم اثر شیرزاد حسن که زبانی منقطع و بَرّنده و کاملاً متفاوت نسبت به آثار بختیار علی دارد. نه تنها منتقدان یا استادان حوزه ترجمه و نویسندگان، بلکه هر مخاطب حرفه‌ای رمان، این دو کتاب را بخواند به‌وضوح این موارد را می‌بیند. یا حتی بین خود آثار بختیار علی به‌عنوان مثال

زبان ترجمه تصاحب تاریکی با زبان ابرهای دانیال و همچنین رمان بندر فیلی متفاوت است. بختیار علی در رمان جمشیدخان عمومیم که باد همیشه او را با خود می‌برد، زبانی بسیار ساده و حتی می‌شود گفت ژورنالیستی دارد که بسیار متفاوت است با زبان رمان تصاحب تاریکی که کاملاً تصویرگرا و شاعرانه است. همیشه تلاش من این بوده است که این تفاوت‌ها و ویژگی‌های نویسنده را در زبان مقصد نشان دهم. در کنار حفظ این ویژگی‌های نویسنده و اثرش، روان و دلنشین بودن و به‌طور کلی زیبایی‌شناسی در خلاقیت‌های زبان فارسی در کار ترجمه برایم در اولویت است.

خزاعی‌فر: شما چندین کتاب از گردی به فارسی ترجمه کرده‌اید، از جمله پنج رمان از بختیار علی. تیراژ و استقبال از این ترجمه‌ها چگونه بوده است؟ این سؤال را از این جهت می‌پرسم که در نظام ترجمه در ایران، مثل نظام ترجمه در غالب کشورهای جهان، همیشه یک سلسله مراتب وجود دارد به این معنی که ترجمه از برخی زبان‌ها و کشورها نسبت به برخی دیگر اولویت دارد. ممکن است اثری از زبانی مثل چینی یا عربی به فارسی ترجمه شود ولی معلوم نیست که آن ترجمه در حاشیه می‌ماند یا به متن جامعه نفوذ پیدا می‌کند. بنابراین صرف انتشار یک اثر را نمی‌توان دلیلی بر پذیرفتن آن در جامعه مقصد دانست. به‌گمان من جامعه کتاب‌خوان و نیز ناشران ایران به کتاب‌های غربی علاقه بیشتری دارند تا کتاب‌های سایر ملل.

حلبچه‌ای: ابتدا این را بگویم که من هشت رمان از بختیار علی ترجمه کرده‌ام. ابرهای دانیال که چند سال بود مجوز نشر نگرفته بود، سه سال پیش ناگزیر به قسمتی از موارد سانسور شده اثر تن دادم و مجوز گرفت و به‌زودی منتشر خواهد شد. رمان تصاحب تاریکی که از ترجمه‌های چند سال پیش است و رمان بندر فیلی که آخرین رمان بختیار علی است و مثل رمان‌های دیگرش قبل از چاپ به زبان گردی، نسخه‌ای از آن را برای من فرستاده است و به فارسی ترجمه کرده‌ام، همگی اینها تا آخر پاییز سال جاری در نشر ثالث به چاپ می‌رسند.

استقبال از ترجمه‌های من به‌طور کلی و به‌ویژه از آثار بختیار علی بسیار خوب بوده است. ابتدا نیاز به زمان بود تا علاقه‌مندان ادبیات و خوانندگان رمان‌پذیرای این آثار باشند و به آنها اعتماد کنند که به باور من دلایل مختلفی داشت. یکی عدم سابقه وجود ترجمه ادبیات گردی در ایران بود و دیگر اینکه این امر خیلی با تأخیر در زبان فارسی رخ داد. همچنین به‌خصوص عدم اطمینان ناشران و رسانه‌ها بسیار مؤثر بود چراکه به معرفی این آثار نمی‌پرداختند و آنها را جدی نمی‌گرفتند. همیشه نگاهشان به غرب بود و هیچ‌وقت ادبیات ملل همسایه برایشان مهم نبوده و نیست. همواره نویسنده درجه‌سه غربی را به یک نویسنده درجه‌یک خاورمیانه ترجیح

می‌دهند. یا ناشران یک داستان شصت صفحه‌ای از یک نویسنده وطنی چاپ می‌کنند، چند مجله و روزنامه با او مصاحبه می‌کنند و پرونده برایش جمع‌آوری می‌کنند، عکسش را روی جلد می‌زنند، اما هیچ‌وقت حتی یک بار برای ترجمه آثار ادبیات‌گرد این کار را نکردند. همه آنها دست‌به‌دست هم داده که ترجمه ادبیات‌گردی به دشواری بتواند راه را برای خود باز کند و خود را به خوانندگان ایرانی معرفی کند. نزدیک به ده سال مؤسسات فرهنگی ادبی و حتی ناشران ترجمه‌هایم راضی نمی‌شدند رونمایی برای کتاب‌هایم و یا جلسات نقد و بررسی برگزار کنند، درحالی‌که این کار را برای آثاری بسیار سطحی که به زبان فارسی نوشته شده بود انجام می‌دادند و یا حتی ترجمه‌های بسیار ضعیف ادبیات غرب را در نشریات معرفی می‌کردند، جشن امضا و جلسات نقد و بررسی هم برایشان برگزار می‌کردند. اما در چند سال اخیر پس از تلاش‌های بسیار برای معرفی این ادبیات یعنی تشکیل جلسات متعددی در تهران و شهرستان‌ها و سخنرانی‌های مختلف درباره ادبیات‌گردی و کتاب‌هایی که ترجمه کرده‌ام، می‌توان گفت حالا نویسندگان‌گرد در ایران بسیار پرطرفدار هستند و آثارشان مخاطبان بسیاری دارد و همپای بسیاری از برندگان نوبل ادبی خوانده می‌شوند و درباره‌شان گفت‌وگو می‌شود، در حدی که از طرف بهترین ناشران ایران از من دعوت شده است و خواهان همکاری با من هستند. *آخرین آثار دنیا در قطع پالتویی*، جلد سخت و نرم رقصی، روی هم بیست‌وشش بار تجدید چاپ شده است. *دریاس و جسد‌ها* طی کمتر از چهارسال شش بار تجدید چاپ شده است. همچنین *غروب پروانه* و *جمشیدخان عمویم* که همیشه *باد او را با خود می‌برد*. شهر *موسیقی‌دان‌های سپید* در کمتر از پنج ماه سه بار تجدید چاپ شد. *خنده غمگین‌ترت* می‌کند که در ژانر شعر است و چنان‌که می‌دانید مخاطب شعر بسیار کمتر از رمان است، در یک سال پنج بار تجدید چاپ شد و *حصار و سگ‌های پدرم* نیز تاکنون ده بار تجدید چاپ شده است. *به دوزخ ای بیگناهان* نیز در کمتر از چهار ماه چاپ اولش تمام شد و حالا در انتظار چاپ دوم است.

خزاعی‌فر: سؤال قبلی را درخصوص ترجمه‌های ادبیات فارسی به‌گردی هم می‌شود پرسید. شما به ترجمه ادبیات فارسی معاصر به زبان‌گردی اشاره کردید و گفتید که آثار چه کسانی به‌گردی ترجمه شده است. ولی این توضیح تصور درستی از جایگاه ادبیات فارسی در فرهنگ‌گردزبان به ما نمی‌دهد چون نمی‌دانیم از دیگر زبان‌ها چه میزان ترجمه شده و سهم آثار ادبی فارسی معاصر در کل آثار ادبی ترجمه‌شده به زبان‌گردی چقدر است. آیا آماری در این زمینه دارید؟ در مجموع، ادبیات فارسی معاصر در قیاس با ادبیات دیگر کشورها از ادبیات عربی گرفته تا غربی چه جایگاهی در فرهنگ‌گردزبان دارد و دلیل این امر چیست؟

حلبچه‌ای: متأسفانه ترجمه آثار ادبی فارسی به زبان کُردی بسیار کم است چه در حوزه کلاسیک و چه در حوزه ادبیات معاصر. شاید یکی از دلایل اصلی اش عدم برنامه‌ریزی درست و دقیق معرفی ادبیات فارسی به کُردزبانان باشد، که هیچ‌گاه برنامه‌ای درست به شکل پروژه‌ای نداشتیم. چه در دوران قبل از جنگ که به شکل مرتب و منظمی نبود و چه در دوران پس از جنگ و حتی تا به امروز. یک دلیلش هم می‌تواند عدم برنامه‌ریزی حوزه زبان مقصد یعنی کشور عراق و کردستان باشد که هیچ‌گاه برنامه‌ریزی دقیقی برای پیوند و آشنایی و معرفی فرهنگ و ادبیات فارسی به ملت خود نداشته است. و همچنین خود کشور ایران در دوران‌های مختلف تاریخی تا به امروز روی این مسئله مهم تمرکز نکرده است، برخلاف کشورهای غربی و کشورهای عربی و حتی ترکیه که در کنار دیگر کشورها، در کردستان هم بسیار سرمایه‌گذاری می‌کنند و ناشرانی را تغذیه می‌کنند که آثار ادبی خود را به کُردی چاپ و منتشر کنند و نویسندگان‌شان را معرفی کنند. حجم ترجمه‌های صورت‌گرفته از ادبیات فارسی نسبت به ترجمه‌های صورت‌گرفته از کشورهای عربی و اروپایی، هم در حوزه ادبیات کلاسیک و هم معاصر بسیار ناچیز و اندک است. حتی حوزه‌های گوناگون علوم انسانی نیز وضعیتی مشابه دارند. بیشترین آثار ترجمه‌شده به ترتیب از صادق هدایت، محمود دولت‌آبادی، هوشنگ گلشیری، غلامحسین ساعدی، عباس معروفی، گلی ترقی، زویا پیرزاد، علی‌اشرف درویشیان، بیژن ننجدی، صمد بهرنگی و... است. از بین کلاسیک‌ها هم اشعار خیام، مولانا، سعدی، حافظ و نظامی بیشترین سهم را دارند.

خزاعی‌فر: من شخصاً با زبان کُردی آشنایی ندارم. آن قدر می‌دانم که کُردی از شاخه زبان‌های ایرانی غربی زبان‌های هندواروپایی است. و می‌دانم که این زبان به دلیل تحولات زیاد در طول قرن‌ها امروزه بدون ترجمه برای فارسی‌زبانان قابل فهم نیست و از این جهت کُردی دیگر از حد یک شاخه زبانی به یک تنه زبانی یعنی زبانی متفاوت تبدیل شده است. اشتراکات و تفاوت‌های زبانی فارسی و کُردی، در مقایسه با یک زبان خارجی، چقدر کار مترجم را تسهیل می‌کند؟ یکی از مشکلاتی که مترجمان ایرانی در ترجمه ادبیات اروپایی دارند این است که شیوه بیان و تعبیرات نویسندگان اروپایی تن به ترجمه تحت‌اللفظی نمی‌دهند، حال آنکه مترجمان اروپایی به دلیل نزدیکی‌ها و شباهت‌های فرهنگی در ترجمه از دیگر زبان‌های اروپایی کمتر با این مشکل روبه‌رویند. در این مورد نظر شما چیست؟

حلبچه‌ای: درست است. اختلافات میان دو زبان کُردی و فارسی در طول قرن‌ها بسیار زیاد شده اما اشتراکات زیادی هم دارند، در حدی که می‌توان گفت اگر بیشتر از اشتراکات بین زبان‌های اروپایی نباشد، کمتر نیست و این کار مترجم را ساده‌تر می‌کند، چون علاوه بر پیشینه

تاریخی و نزدیکی این دو زبان و ریشه‌های مشترک آنها، زیستن در یک سرزمین و نزدیکی فرهنگی به طور کلی و اشتراکات اجتماعی که با هم دارند خیلی کمک می‌کند تا مترجم در مقایسه با مترجمی که از یک زبان اروپایی به فارسی ترجمه می‌کند کار راحت‌تری داشته باشد. نزدیکی زبان فارسی به کُردی در طول تاریخ چنان زیاد بوده است که بسیاری از شاعران کلاسیک کرد به زبان فارسی هم شعر گفتند. حتی در دوران معاصر شعرا و نویسندگان بسیاری هستند که یا به زبان فارسی هم شعر و داستان می‌نویسند مانند فرهاد پیربال و چندین شاعر و نویسنده دیگر و یا مثل بختیار علی که بیش از سه دهه است که به زبان فارسی مطالعه می‌کنند و تسلط خوبی به آن دارند. در بیشتر دانشگاه‌های شهرهای کردستان عراق رشته زبان و ادبیات فارسی تدریس می‌شود. در سلیمانیه و اربیل و چندین شهر دیگر در دوران تحصیلی دبیرستان و ابتدایی هم مدارس فارسی‌زبان داریم. در کنار اینها مؤسسات بسیاری در شهرهای مختلف کردستان هستند که زبان فارسی تدریس می‌کنند و علاقه‌مندان بسیاری از این آموزشگاه‌ها استفاده می‌کنند.


خزاعی فر: شما به‌عنوان معرف ادبیات کُرد، به‌ویژه آثار بختیار علی، در ایران شناخته شده‌اید، در حدی که برخی از آثار کُردی را قبل از چاپ به زبان اصلی به فارسی ترجمه می‌کنید و در ارتباط تنگاتنگی با نویسندگان این آثار هستید و با تأیید آنها آثارشان در ایران چاپ می‌شود. کمی از ارتباطتان با نویسندگان این آثار بگویید.

حلبچه‌ای: اکثر این نویسندگان مسلط به زبان فارسی هستند، مانند من در ایران زندگی کرده‌اند و از ایران به غرب مهاجرت کرده‌اند. برخی از آنها پیش از تولد من با ادبیات و زبان فارسی آشنا بودند و تا به امروز به فارسی مطالعه دارند و به این فرهنگ علاقه‌مند هستند و آن را دوست دارند. با اینکه ایران عضو معاهده کپی رایت جهانی نیست، اخلاق و تعهد ایجاب می‌کند که درباره ترجمه و چاپ آثار نویسندگان که در قید حیات هستند از آنها اجازه گرفته شود و قبل از چاپ، نمونه ترجمه را تحویل‌شان بدهند، تا آن را بخوانند و اگر مواردی نیاز به اصلاح داشت ذکر کنند تا هم ترجمه خوب از آب دربیاید و خدمتی باشد به دو فرهنگ و هم رضایت نویسنده و خواننده فارسی‌زبان را جلب کند. من در بیست و پنج سال گذشته هر سال چند بار به کردستان عراق رفته‌ام، دیدار و گفت‌وگوهای بسیاری با آنها درباره زبان و جزئیات و ویژگی‌های آثارشان داشته‌ام. هم نویسندگانی که ساکن کردستان عراق هستند و هم شماری از نویسندگانی که در خارج از کردستان زندگی می‌کنند و برای دیدار از خانواده و دوستانشان به کردستان سفر می‌کنند. البته آنها بارها به تهران هم آمده‌اند و در ایران هم دیدارها و سفرهایی

با هم داشته‌ایم. این ارتباط نزدیک و دوستی، در شناخت بیشتر آثار و جهان‌بینی آنها بسیار یاری‌ام کرده است. متأسفانه به دلیل نبود قانون کپی‌رایت در ایران و عدم رعایت اخلاق حرفه‌ای کار نشر و ترجمه، همیشه نویسندگان گُرد، به‌ویژه بختیار علی، از این مسئله دلخور بودند و بارها به بهانه‌های مختلف اعتراض خود را اعلام کرده‌اند. تا به امروز هم نویسنده‌ای مانند بختیار علی از رفتار خیلی از ناشران ایرانی که آثارش را بی‌اجازه چاپ کرده‌اند ناراحت است. اخیراً که بختیار علی در زادگاهش کنفرانس مطبوعاتی داشت و همهٔ رسانه‌ها حضور داشتند، مجدداً اعلام کرد که مریوان حلبچه‌ای و نشر ثالث مترجم و ناشر تخصصی آثار من در ایران هستند و هیچ فرد دیگری حق چاپ آثار من را ندارد.

خزاعی‌فر: شما بارها به مجلهٔ مترجم ابراز لطف کرده‌اید و گفته‌اید که این مجله در تکوین شخصیت حرفه‌ای شما نقش داشته است. کمی در این مورد صحبت کنید.

حلبچه‌ای: با افتخار از اوایل دههٔ هشتاد تا به امروز یکی از خوانندگان جدی و علاقه‌مندان مجلهٔ مترجم هستم. همیشه چه در ایران و چه در سفرهایی که به کردستان عراق رفته‌ام، تعدادی از شماره‌های مجله را به‌عنوان هدیه به دوستانم داده‌ام، به‌ویژه دوستان مترجم تا پیگیرانه و مداوم مجلهٔ مترجم را دنبال کنند و از بحث‌ها و گفت‌وگوهای علمی و آکادمیک بسیار خوب مترجمان و استادان توانایی استفاده کنند که سال‌هاست در این مجلهٔ وزین قلم می‌زنند. بسیاری از شماره‌های مجلهٔ مترجم را به بخش فارسی دانشکدهٔ زبان و ادبیات دانشگاه سلیمانیه و اربیل تقدیم کرده‌ام. مترجم یکی از مجلاتی است که برای ما مترجمان و هر علاقه‌مندی به ترجمه و ادبیات تولید می‌شود که باید از صفحهٔ اول تا آخر آن را خواند و نباید هیچ مطلبی را نادیده گرفت. چه بخش نظریهٔ ترجمه و چه بخش نقد ترجمه و آموزش آن، چه تاریخ ترجمه و گفت‌وگوها که از عالی‌ترین و محبوب‌ترین بخش‌های مجله است که ما از راه مطالعهٔ این مطالب، به‌ویژه گفت‌وگوها، با فنون ترجمه بیشتر آشنا می‌شویم و از تجربیات بسیار ارزشمند مترجمان توانا می‌آموزیم. سال‌هاست آرزویم این است که ای کاش به زبان گُردی مجله‌ای در سطح مجلهٔ مترجم می‌داشتیم چرا که بی‌شک این نشریه تأثیر بسیار زیادی بر جریان ترجمه و پیشرفت آن در ایران داشته است.

من همیشه مجلهٔ مترجم را خانهٔ خود دانسته و خود را شاگرد کوچکی در این خانوادهٔ بزرگ می‌دانم. هر مطلب تازه‌ای را که می‌خوانم لذت می‌برم و یاد می‌گیرم و درودها می‌فرستم برای شما و همکاران عزیزتان. امیدوارم این مجلهٔ محبوب تا سال‌ها به حیات خود ادامه بدهد و همچنان به جریان پیشرفت ترجمه در کشور کمک کند. 

نمونه ترجمه:

از زمان شهر موسیقی دان های سپید (شاری مؤسقیاره سپیه کان)

به لآم ده مزانی ئیستا له ههر شوینیکی دونیادا بیت فریشته کانی پینده لاین که من ده مرم، دلّی پیی ده لیت من ده مرم. له وساته دا خه فتم له وه ده خوارد که دالیا سیراجه دین رۆژیک له رۆژان ده زانیت که بهوشیویه کوشتوو یانم و ده لیت: کوری پور بۆ وایان لی گُردیت. من له و کاته دا هیزیکی گوره م دایه خۆم بۆئوهی به هوشیاریه وه بچمه ناو مهرگوه. له راستیدا مهرج نییه هه موو که سیک بریاربات که ده بیت به هوشیاریه وه بچیته ناو مهرگوه. به لآم من ته کانیکم دایه خۆم و گووتم: هاوار... هاوار. ههستمکرد ئه و دوو وشهیه خه به رنده که نه وه و تینم ده ده نی. له و کاته دا بینیم ده ست له سر سینگه چه م ده دن، ههستمکرد یه کیک به هیزیکی نه فسانه یی نه و میخه به ناو گوشت و خوین و ده ماره کانی سنگمدا ده باته ژووری، میخیکی دریز که بهشی نه وه ده کات له سینه باریکه که ی منوه ده رچیت و له ده رخته کهش بچه قیت. نا له و یادا گویم له فلوو ته که ی شاروخی شاروخ بووه وه، ناله وساته دا سهیرمکرد و شاناز سه لیمیشم له ناو دره خته کاند له تاریکیدا سهیرمده کات. وه ک چاوه روانده کرد نه بوورامه وه، وه ک چاوه روانده کرد نه مردم، شتیک له هۆشم تیدا بوو، ته میکی سپی له بهر چاوم ده هات و ده چوو، نازاریک که پیشتر شتی وه ها کوشنده م نه بینبوو سهری پرده کردم له هاوار، له وساته دا هیچ له نالین و نه نالینی خۆم تینه ده گه یستم، به لآم گویم له فلوو ته که بوو نزیکه ده بیته وه، دلنیا بووم شاروخی شاروخ لیمه وه نزیکه، ناگادار نه بووم که میخی چواره میان به لای راستمدا داکوتا، به لآم له وساته دا که ناگریان له ژیز دره خته که دا کرده وه و گریان له پوش و په لاشه که بهردا تامن و نه و دره خته پیکه وه بسوو تیین له ناو ناگره که دا شاناز سه لیمم بینی به زرده خه نه ی یه کیکه وه شه پکی گوره ی بردیته وه سهیرمده کات. که له هۆش خۆم چووم ته ماشای چاوه عه یاره کانی شاناز سه لیمم ده کرد، نه و کیژه ی به له زه تیکی گوره وه سهیری مردنی منی ده کرد.

دواتر من شاروخی شاروخم بینی به ناو ناگره که دا دیت، نهوم بینی میخه کان له دهستم دره ده هینیت، میخه کان له سر سنگم دره ده هینیت، ده مخته سهر دهستی خوئی، به ناو ناگره که دا تیده په ریت و ده لیت: جه لاده تی کۆتر ئیستا کاتی نه وه یه پیکه وه بچین بۆ شاری مؤسقیاره سپیه کان. ئیدی ته واو، ئیدی هه موو شتیک ته واو، تۆ له گه ل مندا ده رپویت بۆ نه وی، بۆ سهیرترین شاری دونیا... له وی تۆقیانووسی جوانیه کان چاوه روانده کات.

ترجمه حلبچه ای: در آن نفس های آخر، نگران این بودم که روزی دالیا سراج الدین از چگونگی مرگ من آگاه می شود و می گوید: «چرا این بلا را سرت آورده اند، پسر خاله؟»

در این لحظه، همهٔ توان خود را جمع کردم تا با هشیاری کامل پا به مرگ بگذارم. در واقع همیشه این طور نیست که کسی تصمیم بگیرد هشیارانه به درون مرگ برود. اما من تکانی به خودم دادم و فریاد زدم: «ای داد، ای هوار!» احساس می‌کردم دادوهوار گفتن، هشیاری را به من برمی‌گرداند و تاب‌وتوانم می‌دهد. در همان دم، دیدم دستی با قدرتی افسانه‌ای، میخی را در گوشت و خون و استخوان‌های سمت چپ سینه‌ام می‌کارد؛ میخی چنان بلند که می‌شد از سینهٔ باریک من خارج شود و به دل درخت برود. آنگاه صدای فلوت شاهرخ شاهرخ را شنیدم. پلک‌هایم را گشودم و شهناز سلیم را بین درخت‌ها دیدم که در تاریکی مرا نگاه می‌کرد. چنان‌که انتظارش را داشتم، از حال نرفتم و نمردم. چیزی از هوشیاری درونم باقی مانده بود. مه سپیدی مقابل چشم‌هایم در گذر بود. درد کُشنده‌ای که پیش‌تر تجربه نکرده بودم، سرم را پُر از فریاد کرده بود. در آن لحظه ناله‌های خودم را نمی‌شنیدم، اما صدای فلوت شاهرخ شاهرخ را می‌شنیدم که نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد. مطمئن بودم که شاهرخ شاهرخ به من نزدیک است. نفهمیدم میخ چهارم را چگونه در سمت راست سینه‌ام نشانند، اما وقتی هم‌زم‌های پای درخت را آتش زدند تا من و آن درخت با هم بسوزیم، شهناز سلیم را دیدم؛ با لب‌خندی که از پیروزی بزرگی حکایت داشت، سوختن مرا در زبانه‌های آتش تماشا می‌کرد. به چشم‌های فتنه‌انگیز شهناز زل زده بودم که از هوش رفتم؛ زنی که با لذتی وصف‌نشدنی مرگم را نظاره می‌کرد.

نمونهٔ ترجمه از رمان غروب پروانه (نِتواری پروانه)

نهو ماوه‌یهی من له ماله‌وه ژيام، ژيان له شاردرا رپوژ له‌دوای رپوژ شيوه‌یه‌کی ترسناکتری وهرده‌گرت، شه‌پولی نهو پیاو و ژنانه‌ی ولاتیان جیده‌هیشت، تاده‌هات گه‌وره‌ترده‌بوو، خه‌لکانیکی زور ماله‌کانیان له‌سهر شوسته‌کان هه‌پراجده‌کرد، خه‌لکانیک یادگاری پشته دووره‌کانیان ده‌برده مه‌زاتخانه‌کان و ده‌یانفروشت، به هزاره‌ها له‌برده‌م زه‌په‌نگه‌ره‌کاندا سه‌ره‌یاندگرت و زیپر و سامانی خویمان به‌تالانده‌دا، بیوه‌ژنه‌کان گه‌ردانه‌کانی ملیان، کچانیش کچیتی خویمان ده‌دایه قاچاخ‌چییه‌کان تا له سنوور بیان‌په‌رپینه‌وه. شار بوو‌بووه هه‌پراخخانه‌یه‌کی گه‌وره، ماوه‌یه‌کی کم‌هر له رپویشتنی من، نهو مه‌یدانی جه‌له‌بشیان کرد به مه‌یدانیکی مه‌زاد، من له بالکونه‌کده‌دا داد‌نیشتم و سه‌یری نهو هزاران چه‌ریا و سیسه‌مه گه‌وره و گرانبه‌هایانه‌ی خه‌وتتم ده‌کرد که ژنان و پیاوان خه‌وتتی خویمان له‌سهر مه‌زادده‌کرد. سه‌یری نهو پیاوانم ده‌کرد که پانکه‌ی بنمیچه‌کانی خویمان، شوشه‌ی په‌نجه‌ره‌کانیان، سه‌عاته‌کانی ده‌ستیان، جلی ژیره‌وه‌ی کچه‌کانیان هه‌پراجده‌کرد. نهو کچانه‌ی ناویته و سوراو و جوانی خویمان ده‌خسته مه‌زاده‌وه. مندالم

ده‌بینی ده‌ستکی‌شه‌کائی ریگای قوتابخانه، فهرووه‌کائی خوْیان ده‌فروْشن، هه‌مووش ده‌یانو‌یست خوْیان بگه‌یه‌ننه قافلّه‌ی نهو پیاوانه‌ی به پی له ده‌شت و چیا و ده‌ریاکان ده‌دهن... من له یه‌کی لهو نیواران‌دا بوو، بریارم‌دا هه‌رگیز نه‌م شماره به‌جینه‌هیلم و تاهه‌تایه لیره بمینمه‌وه.

ترجمه حلبچه‌ای: آن مدتی که من در خانه زندگی می‌کردم، زندگی در شهر روز‌به‌روز شکل ترسناک‌تری به خود می‌گرفت. موج مردان و زنانی که کشور را ترک می‌کردند هر روز گسترده‌تر می‌شد. مردمان زیادی لوازم خانه‌هاشان را در پیاده‌روها حراج می‌کردند، مردمانی یادگاری‌های اجدادشان را به محل حراج می‌بردند و می‌فروختند، هزاران نفر جلوی طلافروشی‌ها نوبت می‌گرفتند و طلا و اندوخته خود را ارزان می‌فروختند. بیوه‌زن‌ها گردن‌بندها و دختران بکارت خودشان را می‌دادند به قاچاقچی‌ها تا از مرز عبورشان دهند. شهر به‌صورت حراج‌خانه بزرگی درآمد بود. کمی پیش از رفتن من میدان دام‌فروش‌ها را هم میدان حراجی کردند. من در بالکن می‌نشستم و به هزاران چهارپایه و تخت‌خواب بزرگ گران‌بها نگاه می‌کردم. می‌دیدم که چطور زنان و مردان جای خوابیدن شبانه خود را به مزایده می‌گذاشتند. مردانی می‌دیدم که پنکه خانه‌هاشان، شیشه پنجره‌هاشان، ساعت‌های دست‌شان و لباس‌های زیر دختران‌شان را به حراج گذاشته بودند؛ دخترانی که آئینه و سرخاب و زیبایی خودشان را به مزایده گذاشته بودند. بچه‌هایی دیدم که دستکش‌های مدرسه و کلاه پشمی خود را می‌فروختند. همه هم می‌خواستند خود را به قافله مردانی برسانند که با پای پیاده دشت‌ها و کوه‌ها و دریاها را طی می‌کردند... من در یکی از همان غروب‌ها بود که تصمیم گرفتم هرگز این شهر را ترک نکنم و برای همیشه اینجا بمانم.

